

## بررسی شاهدهی علیه نظریه توصیفاتِ راسل به نام «مسئله ناهمخوانی»

سیدعلی کلانتری\*

### چکیده

بنابر نظریه توصیفاتِ راسل (1905) محتوای جمله‌ای مثل "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" توسط فرم منطقی آن جمله یعنی اینکه "منحصراً یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است" قابل بیان است. این مقاله هدفی محدود را برای طرح و بررسی شاهدهی خاص علیه نظریه توصیفاتِ راسل دنبال می‌کند. برای به چالش کشیدن این نظریه راسل، ابتدا استدلال خواهیم کرد که وقتی در زمان حال حاضر که فرانسه اصولاً پادشاهی ندارد شخصی یکبار جمله "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" را و بار دیگر فرم منطقی آن را بیان کند قضاوت ما در باب ارزش صدق آنها متفاوت خواهد بود (به این مساله "مسئله ناهمخوانی" خواهیم گفت). سپس این سوال را بررسی خواهیم کرد که آیا مدافعین نظریه راسل قادر به تبیین مساله ناهمخوانی هستند یا خیر؟ بدین منظور بر مبنای تمایزی که گرایس (1970) میان معنای جمله و معنای متکلم می‌گذارد، پاسخی را از جانب مدافعین نظریه توصیفاتِ راسل به مساله ناهمخوانی طرح و سپس بررسی و نقد خواهیم نمود. استدلال ما، نظریه توصیفاتِ راسل را در برابر مسئله ناهمخوانی در موضع ضعف قرار می‌دهد؛ بدین معنا که نشان می‌دهد، دفاع گرایسی در برابر مسئله ناهمخوانی دفاع قابل قبولی نیست.

**کلیدواژه‌ها:** نظریه توصیفات، راسل، استراوسون، مساله ناهمخوانی، گرایس.

### ۱. مقدمه

بنابر نظرِ راسل (1905) محتوای یک جمله مثل

\* استادیار فلسفه، دانشگاه اصفهان، گروه فلسفه، a.kalantari@ltr.ui.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۲۲

R: "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" (The present king of France is bald)  
 توسط فرم منطقی آن جمله که توسط منطق محمولات قابل صورت‌بندی است بیان می‌گردد؛ با استفاده از منطق محمولات ابتدا فرم منطقی آن جمله را استخراج نموده و سپس در مورد صدق یا کذب آن جمله حکم خواهیم نمود. جمله R از نظر راسل در منطق محمولات به شکل زیر قابل صورت‌بندی است:

$$R1: \exists x[(Fx \ \& \ \forall y(Fy \rightarrow x=y)) \ \& \ Gx]$$

و توضیح آنکه در فرمول منطقی فوق Fx و Gx به ترتیب با "x پادشاه فعلی فرانسه است" و "x طاس است" معادل می‌باشند؛ به طور خلاصه فرم منطقی فوق به زبان فارسی بیان می‌دارد که:

R2: منحصرأً یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است.  
 مُلخَص کلام آنکه بر اساس نظر راسل جمله "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" صادق است وقتی که (چنانکه R2 بیان می‌دارد) منحصرأً یک چیز وجود داشته باشد که پادشاه فعلی فرانسه بوده و آن چیز طاس باشد، و در غیر این صورت جمله مذکور کاذب خواهد بود. اما از آنجاییکه در زمان فعلی فرانسه پادشاهی ندارد، از نظر راسل جمله "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" جمله ایست کاذب. نکته حائز اهمیت دیگر در تحلیل راسلی از جمله R آن است که یک توصیف خاص مثل پادشاه فعلی فرانسه، خود را در غالب عبارات مسوّر شاملِ سوری وجودی و سوری عمومی یعنی

$$\exists x[(Fx \ \& \ \forall y(Fy \rightarrow x=y)) \ \& \ \dots x]$$

در فرم منطقی جمله مربوطه نشان می‌دهد. یک نتیجه مهم این نظر از نظر راسل آنست که وجود توصیفاتِ فاقدِ مصداق مثل "پادشاه فعلی فرانسه" مانع از این نمی‌شود که جمله مربوطه یعنی "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" دارای ارزش صدق (که در اینجا همان "کذب" است) باشد!

استراوسون (1950) فیلسوف آکسفوردی در مقابل نظر راسل موضع گرفته است. وی معتقد است که برای بررسی ارزش صدق جملات نباید به سراغ منطق محمولات رفت بلکه بایستی به سیاقی (context) که عبارات در آن عملاً به کار (use) می‌روند توجه نمود. در

مقابل چنانکه در بالا هم بیان شد از نظر راسل برای بررسی ارزش صدق جملات مثل جمله "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" بایستی به فُرْم منطقی جمله مربوطه توجه نمود و البته واضح است که فُرْم منطقی یک جمله ربطی به کاربر (user) زبان و و سیاق مورد استفاده ندارد؛ و این همان چیزیست که استراوسون با آن مخالف است:

ارجاع چیزی نیست که یک عبارت انجام دهد، چیزیست که یک متکلم به هنگام کاربرد یک عبارت ... انجام می‌دهد. ارجاع کردن خاصه کاربرد یک عبارت است همچنانکه ... صدق و کذب خاصه کاربرد یک عبارت می‌باشد (Strawson 1950: 326).

استراوسون برای تشریح نظر خویش از مثال جمله R استفاده می‌کند، بدین شرح که وی بر خلاف راسل ارزش صدق این جمله را با توجه به کاربرد آن در یک سیاق خاص بررسی می‌کند و استدلال می‌کند که کاربرد این جمله در زمان فعلیکه فرانسه پادشاهی ندارد اصولاً موفق به ساخت حکمی صادق یا کاذب نمی‌شود (برای اطلاع بیشتر در باب استدلال استراوسون در این خصوص به بخش یک همین مقاله مراجعه فرمایید).

حجم گسترده‌ای از ادبیات فلسفی معاصر به داوری میان راسل و استراوسون اختصاص داده شده است و بالتبع بررسی تمامی مطالب مربوطه خارج از محدوده و هدف نوشته پیش روست. این مقاله هدفی متواضعانه (modest) را صرفاً برای ارائه یک شاهد جدید علیه راسل در زمینه اختلاف وی با استراوسون دنبال می‌کند. بدین منظور مقدمتاً در بخش اول مقاله، نظر استراوسون و همچنین اختلاف اصلی وی با راسل که مورد نظر این مقاله است را به صورت مفصل تر شرح خواهیم نمود. در بخش دوم سوالی چالش برانگیز را با الهام از نظریه استراوسون (تحت عنوان "مسأله ناهمخوانی") در مقابل مدافعین نظریه توصیفات راسل مطرح می‌نماییم. این مسأله بطور خلاصه بیان می‌کند که اگر واقعاً چنانکه نظریه توصیفات راسل بیان می‌کند محتوای یک جمله مثل "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" توسط فُرْم منطقی آن قابل بیان است، چرا وقتی شخصی یکبار جمله مذکور را و بار دیگر فُرْم منطقی آن را بیان کند قضاوت ما در باب ارزش صدق آنها متفاوت خواهد بود؟ این مسأله را مفصلاً شرح نموده و سپس در بخش سوم و چهارم مقاله، بر مبنای تمایزی که گرایس (1970) میان معنای جمله (sentence) و معنای متکلم (speaker meaning) می‌گذارد، پاسخی را از طرف مدافعین نظریه توصیفات راسل به مسأله ناهمخوانی مطرح خواهیم نمود. و در آخر استدلال می‌کنیم که پاسخ مذکور قابل قبول نیست. مقاله را با این نتیجه‌گیری به پایان می‌بریم که دفاع گرایسی در برابر مسأله ناهمخوانی دفاع مطلوبی برای

مدافعین نظریه توصیفاتِ راسل از این نظریه نیست. بنابراین، مدافعینِ نظریه توصیفاتِ راسل یا باید دست از این نظریه بردارند و یا اگر اصولاً ممکن باشد پاسخی غیر از پاسخ دفاع گرایسی برای مسأله ناهمخوانی ارائه کنند.

## ۲. اعتراض استراوسون به راسل

از نظر استراوسون بررسی ارزش صدق و کذب یک جمله و یا مرجع یک توصیف خاص مستقل از سیاقی که در آن به کار می‌روند، ممکن نیست. برای تشریح این مطلب وی میان (الف) نوع یک جمله (sentence type) و (ب) حکمی که توسط کاربرد خاصی از آن نوع جمله بیان می‌شود (statements which tokens of that sentence type is used to make)، تمایز می‌گذارد. وی استدلال می‌کند که (الف) می‌تواند با معنی و یا بی‌معنی باشد اما فقط (ب) می‌تواند صادق و یا کاذب قلمداد شود. این مطلب از نظر استراوسون در مورد توصیفات خاص (مثل "پادشاه فعلی فرانسه") نیز صادق است، به این معنی که این عبارات می‌تواند با معنی و یا بی‌معنی باشند اما فقط مصادیق بکار گرفته شده آن در یک سیاق می‌توانند چنین قلمداد شوند که موفق به ارجاع شده‌اند یا نه و اگر شده‌اند به چه کسی ارجاع کرده‌اند.<sup>۱</sup>

برای درک بهتر این تمایزات فوق، دوباره جمله

R: "پادشاه فعلی فرانسه طاس است"

را در نظر بگیرید. بر اساس نظر راسل این جمله کاذب است اما از نظر استراوسون این جمله به خودی خود صدق یا کذب بردار نیست، بلکه تنها وقتی می‌توان از ارزش صدق آن سخن گفت که R در سیاقی خاص توسط یک کاربر بکار رفته باشد (Strawson 1950: 326). اکنون فرض کنید شخصی در یک سیاق زبانی در حال حاضر جمله R را بیان کند. در مورد ارزش صدق این گفته چه نظری می‌توان داد؟ استراوسون با استناد به مثال زیر استدلال می‌کند که بر خلاف راسل معتقد نیست که گفته مذکور کاذب است. برای ایضاح مطلب فرض کنید شخصی (مثلاً شخص S) با صدای کاملاً جدی به شما بگوید که "پادشاه فعلی فرانسه طاس است". چه حکمی در مورد ارزش صدق این بیان خواهید کرد؟ اگر شخص S از ما بپرسد که گفته مذکور صادق یا کاذب است، از نظر استراوسون ما با هیچ کدام موافق نخواهیم بود چراکه در این موقعیت این سوال که آیا گفته مذکور صادق یا کاذب است اصلاً پیش نمی‌آید (در این رابطه بنگرید به Strawson 1950: 330). برای توضیح این مطلب که در سناریوی بالا این سوال که آیا گفته مذکور صادق یا کاذب است اصلاً

پیش نمی‌آید و همچنین اینکه مطلب مذکور با معنی دار بودن جمله R در تعارض نیست<sup>۳</sup> استراوسون از تمایز میان "نوع یک جمله" و "حکمی که توسط کاربرد خاصی از آن نوع جمله بیان می‌شود" (یعنی همان تمایز الف و ب در بالا) استفاده می‌کند. از نظر استراوسون این واقعیت که جمله R و همچنین توصیف خاص بکار رفته در آن یعنی "پادشاه فرانسه" بامعنی است به این خاطر است که جمله مذکور می‌تواند در سیاقی خاص (که این قیاس حتی می‌تواند فرضی باشد) برای ساخت حکمی صادق یا کاذب بکار رود و همچنین اینکه توصیف خاص مذکور می‌تواند در سیاقی خاص برای ارجاع به شخصی خاص بکار رود. بر این اساس هم جمله R و هم توصیف "پادشاه فرانسه" بامعنی تلقی می‌شوند چراکه در سیاقی خاص، مثلا در زمان قبل از انقلاب کبیر فرانسه، می‌توانند برای ساخت حکمی صادق یا کاذب و یا ارجاع به پادشاه وقت فرانسه بکار روند. اما نکته مهم آن است که اینکه جمله R با معنی است از نظر استراوسون مستلزم آن نیست که هر کاربردی خاص از جمله مذکور در سیاقهای مختلف دارای ارزش صدق باشد، چراکه هر بیانی خاص از جمله R وجود پادشاه فرانسه را پیشفرض می‌کند (presuppose)، اما از آنجاییکه در شرایط فعلی کشور فرانسه جمهوری است و پادشاه ندارد پیشفرض مذکور وقتی که شخص S در حال حاضر جمله R را بیان میکند ارضا نمی‌شود، لذا در این سیاق بیان جمله R موفق به ساخت حکمی با ارزش صدق صادق یا کاذب نمی‌شود. استراوسون شاهدهی برای نظر خویش به این صورت ارائه می‌کند:

وقتی در پاسخ وی [منظور در پاسخ شخص S در سناریوی بالاست] می‌گوییم (و باید بگوییم) "پادشاه فعلی فرانسه اصلا وجود ندارد" ما مطمئن نمی‌گوییم که با این گفته که پادشاه فعلی فرانسه طاس است مخالفیم. ما نمی‌گوییم که آن کاذب است. بلکه ما دلایلی ارائه می‌دهیم که چرا اصلا این سوال که آن صادق یا کاذب است اصلا پیش نمی‌آید (Strawson 1950: 330).

از نظر استراوسون اینکه ما در جواب شخص مربوطه در سناریوی بالا نمی‌گوییم که گفته‌ی وی صادق یا کاذب است بلکه به وی گوشزد می‌کنیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلا وجود ندارد شاهدهیست بر اینکه بیان مورد بحث اصلا موفق به ساخت حکمی صادق یا کاذب نمی‌شود.

از نظر نویسنده شهود استراوسون مبنی بر اینکه ما در پاسخ به شخص S در سناریوی بالا<sup>۴</sup> نمی‌گوییم که گفته‌ی شما کاذب است بلکه به وی فقط گوشزد می‌کنیم که پادشاه فعلی

فرانسه اصلاً وجود ندارد، قابل قبول به نظر می‌رسد. در بخش بعدی مقاله این شهودِ استراوسونی را مبنا قرار داده و بر اساس آن، برای به چالش کشیدن نظریه توصیفاتِ راسل، سوالی را تحت عنوان "مسئله ناهمخوانی" در مقابل نظریه توصیفاتِ راسل طرح کرده و آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

### ۳. طرح یک سوالِ چالش‌برانگیز برای مدافعین نظر راسل

نظریه توصیفاتِ راسل بیان می‌کند که محتوای جمله R (یعنی اینکه پادشاه فعلی فرانسه طاس است) توسط R2 (یعنی اینکه منحصرأ یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است) قابل بیان است. اما این نظریه چنانکه ذیلاً استدلال خواهد شد با شهود ما راجع به پاسخی که به شخص S هنگامی که وی جمله R را بیان کرده و از ارزش صدق آن می‌پرسد ارائه می‌دهیم، در تعارض قرار می‌گیرد. برای طرح بهتر مطلب از سناریویی که مشابه با سناریوی استراوسون می‌باشد استفاده می‌کنیم. فرض کنید شخص S این بار بجای جمله R، جمله R2 را بیان کرده و از یک شنونده نوعی درباره صدق یا کذب گفته مذکور سوال کند؛ مشخص است که شنونده مذکور پاسخ خواهد داد که حکم مربوطه "کاذب" است (چراکه فرانسه در حال حاضر پادشاهی نیست و لذا برخلاف آنچه گوینده R2 بیان میکند چیز منحصراً به فردی که در حال حاضر پادشاه فرانسه بوده و طاس باشد وجود ندارد و لذا گفته وی کاذب است). اما بر اساس توضیحاتی که قبلاً بیان کردیم اگر شخص S جمله R را بیان کند و از یک شنونده نوعی از صدق یا کذب گفته خود سوال کند شنونده در پاسخ، نمی‌گوید که این گفته کاذب یا صادق است بلکه دلایلی ارائه می‌دهد که سوال از صدق یا کذب اصلاً پیش نمی‌آید یعنی می‌گوید که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد. اکنون می‌توان چنین استدلال نمود که اگر چنانکه نظریه توصیفاتِ راسل بیان می‌کند محتوای واقعی R توسط R2 قابل بیان باشد آنگاه چنین به نظر می‌رسد که وقتی که شخص S یکبار جمله R و بار دیگر جمله R2 را بیان کرده و در مورد ارزش صدق گفته‌های خویش سوال پرسد، بایستی قضاوت ما در مورد ارزش صدق گفته‌های وی یکسان باشد (یعنی مثلاً در مورد هر دو گفته بگوییم که کاذب می‌باشند). اما چنانکه استدلال شد چنین نیست، یعنی وقتی شخص S یکبار R را و بار دیگر R2 را بیان کرده و از ما در باب ارزش صدق گفته‌های خویش سوال کند قضاوت ما در هر مورد متفاوت خواهد بود. پس به طور خلاصه مدافعین نظریه توصیفاتِ راسل برای دفاع از این نظریه لازم است توضیح دهند که

تفاوت مذکور در قضاوت‌ها به چه دلیل رخ می‌دهد و یا به عبارت تفصیلی‌تر توضیح دهند که:

اگر چنین است که R2 انعکاس دهنده محتوای R است، چرا وقتی شخص S جمله R2 را بیان میکند واکنش ما آن است که این گفته کاذب است اما وقتی که شخص S جمله R را بیان کند بر اساس نظر استراوسون نمی‌گوییم که این گفته صادق یا کاذب است بلکه فقط این نکته را به شخص S گوشزد میکنیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد؟ به بیان دیگر این تفاوت از کجا ناشی میشود؟

از این به بعد برای سهولت در بحث، به سوال فوق "مسأله ناهمخوانی" خواهیم گفت. در بخشهای بعدی مقاله این سوال را بررسی خواهیم کرد که آیا مدافعین نظریه توصیفاتی راسل قادر هستند به مسأله مذکور پاسخ دهند یا خیر. بدین منظور از طرف مدافعین نظریه توصیفاتی یک کاندید محتمل برای پاسخ به مسأله ناهمخوانی را مطرح و به بررسی آن خواهیم پرداخت. پاسخ مذکور بر اساس تمایزی که گرایس (1970) میان معنای جمله و معنای متکلم می‌گذارد صورت‌بندی خواهد شد؛ تمایز مذکور را در بخش بعدی مقاله شرح می‌دهیم.

#### ۴. تمایز "معنای جمله" و "معنای متکلم"

منظور از معنای یک جمله معنای تحت‌اللفظی (literal meaning) آن جمله می‌باشد و منظور از معنای متکلم اطلاعاتی است که متکلم با بیان یک جمله قصد (intend) انتقال (convey) آن را در یک سیاق خاص دارد (در این رابطه همچنین رجوع کنید به (Miller 2008: 61-63) و یا (Sainsbury 1991: 43)). برای درک این مطلب که این دو معنی لزوماً مطابق با هم نیستند مثال زیر را در نظر بگیرید. سینزبری خاطره‌ای نقل میکند مبنی بر اینکه روزی از گیلبرت رایل (Gilbert Ryle) فیلسوف پرآوازه پرسیده که وی چقدر راجع به موسیقی اطلاعات دارد و وی پاسخ داده که:

(M) "گیلبرت رایل نمی‌تواند فرق موسیقی بلند و آهسته را از هم تشخیص دهد".

معنای تحت‌اللفظی M این است که وی نمی‌تواند فرق موسیقی بلند و آهسته را از هم تشخیص دهد<sup>۵</sup>. اما مشخص است این چیزی نیست که رایل با بیان جمله M در پاسخ به سینزبری قصد انتقال آن را داشته باشد، بلکه آن چیزی که رایل قصد انتقال آن را به شنونده دارد (یعنی معنای متکلم) چیزی شبیه به این است که وی اطلاعات ناچیزی در مورد

موسیقی دارد. پس به طور خلاصه آن چیزی که با بیان یک جمله به شنونده انتقال داده می‌شود (یعنی معنای متکلم) می‌تواند با معنای تحت‌اللفظی آن جمله (یعنی معنای جمله) متفاوت باشد. در این صورت مشخص است که ممکن است ارزش صدق دومی با ارزش صدق اولی متفاوت باشد. برای درک این مطلب مثالی می‌زنیم مبنی بر اینکه شخصی جمله‌ای که به طور تحت‌اللفظی صادق است را بیان می‌کند اما آنچه‌ی که انتقال می‌یابد کاذب است. فرض کنید از شما پرسیم که آیا پولی برای قرض دادن به بنده دارید یا نه و شما در حالی که واقعا وضع مالی خوبی دارید (مثلا حساب بانکی شما وضعیت مناسبی دارد) با صدایی کاملا جدی بگویید که:

(N): فعلا دستم خالی است.

این جمله در سیاقی که واقعا چیزی داخل دستان شما نباشد اما وضع مالیتان خوب باشد بصورت تحت‌اللفظی صادق است اما چیزی را به شنونده انتقال داده‌اید که کاذب است (یعنی به شنونده این مطلب را انتقال داده‌اید که به طور کلی وضع مالیتان خوب نیست در صورتی که چنین نبوده است).

در بخش بعدی این مطلب را بررسی خواهیم کرد که آیا می‌توان بر اساس تمایز مذکور میان معنای جمله و معنای متکلم، از جانب مدافعین نظریه توصیفات راسل، پاسخیدرخور به مساله ناهمخوانی داد یا خیر.

## ۵. طرح و بررسی یک پاسخ به مسئله ناهمخوانی

در این بخش از مقاله سعی می‌کنیم بر اساس تمایز معنای جمله و معنای متکلم پاسخی را به مساله ناهمخوانی طرح کرده و سپس در مورد درستی آن بحث نماییم. فرض کنید شخصی جمله‌ای که به صورت تحت‌اللفظی صادق است را بیان کرده ولی آنچه که وی توسط این گفته در سیاق مربوطه به شنونده انتقال می‌دهد کاذب باشد. مثال جمله N مثال خوبی از این دست است، چراکه چنانکه توضیح دادیم این جمله به صورت تحت‌اللفظی صادق است اما چیزی که در سیاق مربوطه به شنونده انتقال می‌دهد کاذب است. روشن است که اگرچه جمله N به طور تحت‌اللفظی صادق است اما نایستی در سیاق مربوطه بیان شود، و یا به بیان دیگر اگرچه جمله N به طور تحت‌اللفظی صادق است اما بیان آن در سیاق مربوطه دارای "درجه اظهار پذیری بالایی"<sup>۱</sup> نیست. در ادبیات فلسفی (در این رابطه مثلا بنگرید به Grice 1970: 273) چنین بیان میشود که درجه اظهار پذیری یک بیان در یک سیاق



معمولاً به میزان اطلاع‌بخش (informative) بودن آن بیان برای شنونده مربوطه مرتبط می‌باشد. برای درک بهتر این مطلب به عنوان مثال فرض کنید که شما از من بپرسید که علی کجاست و شما در حالی که می‌دانید وی در خانه است بجای اینکه جواب دهید

(O1): علی در خانه است

جواب می‌دهید که

(O2): علی در خانه یا در بانک است.

O2 در سیاق مثال بالا اگرچه صادق است اما از آنجاییکه بیان آن به اندازه کافی (یعنی به اندازه بیان O1) اطلاع‌بخش نیست، لذا شما نایستی O2 را بجای O1 در سیاق بالا بیان کنید یعنی بیان O2 نسبت به بیان O1 دارای درجه اظهار پذیرگی بالایی نمی‌باشد.

درجه اظهار پذیرگی یک بیان را با مفهوم گمراه‌کننده (miss guiding) یا غیرکمک‌کننده (unhelpful) بودن آن بیان نیز می‌توان تشریح نمود (در این رابطه بنگرید به Grice 1970). اگر در سیاقی من از شما بپرسم که آیا پولی برای قرض دادن به بنده دارید یا نه و شما در حالی که واقعا وضع مالی خوبی دارید جمله N (یعنی اینکه فعلا دستم خالی است) را بیان کنید، آنگاه (با اینکه جمله شما بطور تحت‌الفظی صادق بوده است) در واقع حرفی گمراه‌کننده و یا غیرکمک‌کننده به من زده‌اید؛ یعنی حرف شما دارای درجه اظهارپذیری بالا نبوده و نمی‌بایستی اینگونه سخن بگویید.

اکنون ممکن است چنین به نظر برسد که مفاهیم گمراه‌کنندگی و یا درجه اظهار پذیرگی یک بیان دستاویز مناسبی هستند برای اینکه مدافعین نظریه توصیف‌تبر اساس آنها پاسخ مناسبی برای مسأله ناهمخوانی ارائه نمایند. ذیلاً این پاسخ را به وکالت از مدافعین نظریه توصیف‌تبر راسل شرح خواهیم داد. سپس توضیح خواهیم داد علیرغم آنکه ممکن است این پاسخ در ابتدای امر مجاب‌کننده به نظر برسد، پاسخ قابل قبولی نمی‌باشد. برای طرح مطلب از این نکته شروع می‌کنیم که ما معمولاً در کاربرد روزمره توصیفات خاص شکی در وجود مرجع توصیف مربوطه نداریم. به عنوان مثال وقتی کودک از ما می‌پرسد که "آیا ماه از پنیر ساخته شده؟" و ما به وی بگوییم که خیر این گفته کاذب است منظورمان این بوده (یعنی این را به کودک انتقال داده‌ایم) که ماه، که البته در وجودش شکی نیست، از پنیر ساخته نشده است. همچنین وقتی من از شما بپرسم که آیا "درب پشت بام بسته است؟" و شما بررسی کنید و سپس بگویید که کاذب است منظورمان این است (یعنی این را به شنونده انتقال داده‌اید) که در پشت بام، که البته در وجودش شکی نیست، بسته نبوده است.

اکنون در پرتوی این مطلب دوباره سناریوی استراوسون را در نظر بگیرید که شخص S جمله R (یعنی اینکه "پادشاه کنونی فرانسه طاس است") را بیان کرده و از ما در مورد صدق کلامش سوال می‌پرسد. بر اساس مطالب توضیح داده شده در بالا اگر ما در جواب شخص S بگوییم که گفته تو کاذب است در واقع این مطلب را به وی انتقال داده‌ایم که ما وجود پادشاه فعلی فرانسه را مسلم داشته و سپس اعلام می‌داریم که وی طاس نیست؛ و این درحالیست که وقتی ما می‌دانیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد، آن پاسخ را همراه کننده (غیر کمک کننده) می‌دانیم و به همین خاطر از بیان آن طفره می‌رویم. برای فهم بهتر مطلب را اینگونه نیز می‌توان تقریر کرد: مسأله ناهمخوانی سوال می‌کرد که چرا در سناریوی استراوسون وقتی شخص S جمله R را بیان می‌کند واکنش ما این نیست که این گفته کاذب است بلکه فقط این نکته را به وی گوشزد می‌کنیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد (اما وقتی که وی جمله R2، یعنی همان تحلیل منطقی R، را بیان می‌کند واکنش ما آن است که این گفته کاذب است). مدافعین نظریه توصیفاتِ راسل ممکن است بخواهند اینگونه پاسخ دهند که عدم تمایل ما به دادن پاسخ "کاذب است" به گوینده جمله R به این خاطر است که ما نمی‌خواهیم اطلاعاتی همراه کننده را به آن شخص انتقال دهیم. به بیان دیگر بر اساس پاسخ مدافعین نظریه توصیفاتِ راسل:

اگر در پاسخ به شخصی که در سناریوی استراوسون می‌گوید که "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" بگوییم گفته شما کاذب است، بیانم بصورت تحت‌اللفظی صادق بوده اما این بدان معنا نیست که حرفم کمک کننده نیز بوده است (چراکه ممکن است این مطلب را به شخص انتقال دهم که پادشاه فرانسه وجود دارد متها طاس نیست و لذا وی را همراه سازم) به همین خاطر از دادن پاسخ "کاذب است" طفره می‌روم.

این پاسخ را برای سهولت در بحث "پاسخ گرایسی" نامیده و در ادامه مقاله استدلال می‌کنیم که این پاسخ، پاسخ قابل قبولی برای "مسأله ناهمخوانی" نیست. پاسخ گرایسی به دو دلیل پاسخ مناسبی به مسأله ناهمخوانی نمی‌باشد. دلیل اول را بر اساس این نکته می‌توان شرح داد که پاسخ گرایسی میان (اولاً) پاسخی که ما در مورد ارزش صدق گفته شخص S که جمله R را بیان می‌کند ارائه می‌دهیم (ثانیاً) نظر شخصی ما در مورد ارزش صدق گفته مذکور از طرف دیگر تمایز می‌گذارد. به بیان دیگر پاسخ گرایسی عنوان می‌دارد که اگرچه ما به دلایلی که ذکر شد عملاً به شخص S که جمله R را بیان می‌کند نمی‌گوییم که گفته شما کاذب است، اما خودمان در واقع امر آن را کاذب می‌دانیم (اگرچه این مطلب را به

شخص مربوطه متذکر نمی‌شویم). اما پاسخ گرایسی هیچ دلیل یا شهادی برای مطلب فوق، یا به بیان دیگر این مطلب که:

نظر شخصی ما در باب گفته شخص S که جمله R را بیان می‌کند آن است که گفته ویکاذب است،

ارائه نمی‌دارد. ارائه چنین دلیلی ضرورت دارد چراکه نتیجه تلویحی پاسخ گرایسی آن است که اگر در شرایط فرضی دیگری قرار بگیریم که در آن شرایط، گفتن پاسخ "کاذب است" باعث گمراهی شخص S که جمله R را بیان می‌کند نشود، ما از بیان آن پاسخ طفره نخواهیم رفت یعنی به وی خواهیم گفت که گفته شما "کاذب است"؛ و البته واضح است که این مطلب محتاج شاهد یا دلیل است. لذا اعتراض اول ما بهطور خلاصه ناظر به فقر استدلالی پاسخ گرایسی است به این معنا که این پاسخشاهد یا دلیلی برای این مدعا ارائه نمی‌کند که ما (اگرچه این مطلب را به شخص مربوطه متذکر نمی‌شویم اما) به لحاظ شخصی گفته شخصی را که می‌گوید "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" را کاذب می‌دانیم.

فارغ از اینکه پاسخ گرایسی دارای فقر استدلالی می‌باشد، این مدعای پاسخ گرایسی که ما به لحاظ شخصی گفته شخص S را که جمله R را بیان می‌کند کاذب می‌دانیم، شهودا نیز قابل قبول به نظر نمی‌رسد. مطلب مذکور، دلیل دومما علیه پاسخ گرایسی است. برای ایضاح این مطلب می‌توان یک سناریوی فرضی تصور نمود که در آن ما نگران گمراه نمودن مخاطبمان نیستیم، اما بر خلاف آنچه که پاسخ گرایسی بیان می‌دارد باز هم از ارائه پاسخ "کاذب است" دوری می‌جوئیم. فرض کنید روی صفحه یک کامپیوتر تعداد زیادی جمله نوشته شده، کامپیوتر آنها را به ترتیب برای ما قرائت کرده و از ما می‌خواهد که نظرممان را راجع به صدق یا کذب جملات مذکور وارد کامپیوتر سازیم. در میان جملات نمایش داده شده جمله "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" دیده می‌شود؛ واضح است که در این سناریو ما نگران گمراه نمودن کامپیوتر نیستیم اما با این وجود باز هم به نظر نمی‌رسد که پاسخ "کاذب است" را در قبال این جمله بیان کنیم، بلکه بر اساس درک شهودی استراوسونی که در بخش اول مقاله توضیح دادیم وقتی در مورد صدق یا کذب آن بطور شخصی تامل می‌کنیم باز هم چنانکه راجع به سناریوی استراوسون توضیح دادیم به جای ارائه پاسخ "کاذب است" با خود می‌گوییم (و لذا این پاسخ را در کامپیوتر وارد میکنیم که) "فرانسکه اصلا پادشاه ندارد". اگر این شهود زبانی قابل قبول باشد باشد آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که مسأله ناهمخوانی - علیرغم پاسخ گرایسی به آن - هنوز به جای خود

پابرجاست و لذا مدافعينِ نظریه توصیفاتِ راسل نتوانسته‌اند توضیح قابل قبولی برای آن ارائه کنند.

بنابراین لازم است مدافعينِ نظریه توصیفاتِ راسل یا توضیحی جدید از مسأله ناهمخوانی ارائه دهند و یا از این ادعا دست بردارند که محتوای واقعی جمله R (یعنی اینکه پادشاه فعلی فرانسه طاس است) توسط R2 (یعنی اینکه منحصراً یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است) قابل بیان است.

## ۶. نتیجه‌گیری

نظریه توصیفاتِ راسل بیان می‌دارد که فرم منطقی جمله R (یعنی "پادشاه فعلی فرانسه طاس است")، معادل است با R2 (یعنی "منحصراً یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است"). استدلال کردیم که مدافعينِ نظریه توصیفاتِ راسل می‌بایست به این سوال، که آن را تحت عنوان "مسئله ناهمخوانی" طرح نمودیم، پاسخ دهند: چرا وقتی شخص S جمله R2 را بیان می‌کند و از ما در باب صدق و کذب گفته‌اش می‌پرسد و واکنش ما آن است که این گفته کاذب است اما وقتی که آن شخص جمله R را بیان کند، بر اساس استدلالی که کردیم، پاسخ نمی‌دهیم که این گفته کاذب است؟ به بیان دیگر، تفاوتِ قضاوت ما راجع به ارزش صدق این دو گفته (یعنی بیان R و بیان R2) ناشی از چیست؟ سپس سعی کردیم از جانب مدافعينِ نظریه توصیفاتِ راسل پاسخی را بر اساس تمایزی که گرایس میان معنای جمله و معنای متکلم می‌گذارد مطرح و بررسی نماییم (پاسخ مذکور را پاسخ گرایسی به مسأله ناهمخوانی نامیدیم). این پاسخ بیان می‌دارد که عدم تمایل ما به دادن پاسخ "کاذب است" به گوینده جمله R به این خاطر است که ما نمی‌خواهیم اطلاعاتی‌گمراه کننده به آن شخص انتقال دهیم. لازم به ذکر است که پاسخ گرایسی از طرف تعدادی از فیلسوفان مدافع نظریه توصیفاتِ راسل (مثلاً Morris (2006); Sainsbury (1979, 1991)) مورد تایید قرار گرفته است. علیرغم آنکه پاسخ گرایسی به مسأله ناهمخوانی در ابتدای امر ممکن است ظاهراً قابل قبول به نظر برسد، در این مقاله علیه آن استدلال نمودیم. استدلال ما، نظریه توصیفاتِ راسل را در برابر مسأله ناهمخوانی در موضع ضعف قرار می‌دهد؛ بدین معنا که نشان می‌دهد، پاسخ گرایسی مبنی بر تمایز میان معنای جمله و معنای متکلم در برابر مسأله ناهمخوانی دفاع مطلوبی برای مدافعينِ نظریه توصیفاتِ راسل از این نظریه نیست. لذا مدافعينِ نظریه توصیفاتِ راسل یا بایستی توضیحی جدید از مسأله ناهمخوانی ارائه دهند و یا دست از این نظریه بردارند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. در واقع این مطلب از نظر راسل یکی از مزایای تحلیل وی در باب توصیفات خاص نسبت به تحلیل پیشنهادی فرگه (1892) در این خصوص می‌باشد. در تحلیل منطقی فرگه، توصیفات خاص مثل "پادشاه فعلی فرانسه" اسم خاص تلقی می‌شوند و لذا فرم منطقی جمله R بصورت Fa خواهد بود (a در این تحلیل معادل است با "پادشاه فرانسه"). از آنجاییکه "پادشاه فعلی فرانسه" فاقد مصداق است از نظر فرگه نمی‌توان برای جمله R ارزش صدق در نظر گرفت. یکی از ایرادات مهم نظریه فرگه از دید راسل آنست که نظر فرگه به تعارض با اصل طرد شق ثالث می‌انجامد. بنا بر اصل طرد شق ثالث، هر جمله یا صادق و یا کاذب است و در این صورت "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" یا صادق و یا کاذب است؛ و لذا این نکته در تضاد با نظر فرگه در باب ارزش صدق این جمله می‌باشد. اما از آنجاییکه توصیفات خاص در تحلیل راسل خود را به صورت عبارات مسوّر نشان می‌دهند لذا وجود توصیفات فاقد مصداق، مثل "پادشاه فعلی فرانسه"، مانع از این نمی‌شود که جمله مربوطه یعنی "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" دارای ارزش صدق باشد و لذا تحلیل راسل در تضاد با قاعده طرد شق ثالث نیست. بحث در باب اصل طرد شق ثالث و همچنین اختلاف بین فرگه و راسل در این خصوص مبحثی است مفصل و خارج از هدف نویسنده در مقاله فعلی (خوانندگان علاقه مند برای اطلاع بیشتر در این خصوص می‌توانند مثلاً به (Miller 2008: 64-78) و یا (Morris 2007: 49-53) مراجعه فرمایند).
۲. ذکر این دو مثال برای فهم بهتر نکته استراوسون سودمند است. واژه "من" در سیاقهای مختلف بسته به اینکه چه کسی آن را بکار برده است دارای ارجاعات مختلفی است، همچنین بیان جمله "من در حال نوشتن مقاله‌ای در باب نظریه توصیفات راسل هستم" توسط افراد مختلف، دارای ارزشهای صدق متفاوتی خواهد بود بعنوان مثال اگر توسط بنده در حال حاضر بیان شود صادق و اگر توسط خواننده به هنگام خواندن این مقاله ابراز شود کاذب خواهد بود.
۳. اگر گفته مذکور در سیاق مثال فوق ارزش صدق ندارد پس ممکن است به نظر برسد که R شرایط صدق (truth-condition) هم ندارد یعنی معنا ندارد، استراوسون به این سوال پاسخ می‌دهد که در توضیح خواهیم داد.
۴. یعنی همان شخصی که جمله "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" را بیان کرده و از ما در مورد ارزش صدق گفته‌اش می‌پرسد می‌باشد.
۵. به بیان بهتر معنای تحت‌اللفظی این جمله توسط این شرایط صدق قابل بیان است: "گیلبرت رایل نمی‌تواند فرق موسیقی بلند و آهسته را از هم تشخیص دهد" صادق است اگر و تنها اگر گیلبرت رایل نمیتواند فرق موسیقی بلند و آهسته را از هم تشخیص دهد.

۶. این اصطلاح را از گرایس (۱۹۷۰) وام گرفته‌ام و معادل انگلیسی این اصطلاح "a high degree of assertibility" می‌باشد.

### کتاب‌نامه

- Frege, G. 1892: 'On Sense and Meaning' in P. Geach and M. Black (eds.), *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege* (Oxford: Basil Blackwell, 1952) pp. 56-78.
- Grice, H. P. 1970: 'Presupposition and Conversational Implicature', from his 'Lectures on Logic and Reality', University of Illinois at Urbana. In Grice (1989) pp. 269-82.
- Grice, H. P. 1989: *Studies in the Way of Words* (Cambridge, Mass: Harvard University Press).
- Miller, A. 2008: *Philosophy of Language*, Montreal and Kingston: McGill-Queens University Press.
- Morris, M. 2006: *An Introduction to the philosophy of language*, Cambridge University Press, New York.
- Ramachandran, M. 1993: 'A Strawsonian Objection to Russell's Theory of Descriptions', *Analysis* 53, pp. 209-12.
- Russell, B. 1905: 'On Denoting', *Mind* 14, pp. 479-93. Reprinted in A. P. Martinich (ed.), *The Philosophy of Language* (Oxford: Oxford University Press, 1990) pp. 203-11.
- Russell, B. 1959: 'Mr. Strawson on Referring' in his, *My Philosophical Development* (London: Allen and Unwin) pp. 238-45. Page references apply to the Routledge edition (1995) pp. 175-80.
- Sainsbury, R. M. 1979: *Russell* (London: Routledge and Kegan Paul).
- Sainsbury, R.M. 1991: *Logical Forms: An Introduction to Philosophical Logic*. Oxford: Basil Blackwell.
- Strawson, P. F. 1950: 'On Referring', *Mind* 59, pp. 320-44. Reprinted in his *Logico-Linguistic Papers* (London: Methuen, 1971) pp. 1-27.